



**جهان پر سماع است و مستی و شور
ولیکن چه بیند در آینه، کور
نبینی شتر بر سماع عرب
که چو نش به رقص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب در سراسر است
اگر آدمی را نباشد خر است**



**حزقه ... حزقه - ترق عین بقه
(کوچولو، کوچولو بیا بالا - خوشگل کوچولو بیا بالا)**



جوان چرکپوش به یاد آورد که در چه دوزخی و با چه حال مشوشی حتی رقص های بومی - محلی، مثل چوب بازی، را به کفر و ضد انقلاب ربط داده و واکنشهای وحشتناک نشان داده است. چوب بازی روستاییان کجا و رقص های برهنگی کجا؟! پس به یاد آورد که چقدر با لجاجت «کف زدن» را حریف «صلوات» تلقی کرده است. چقدر اصرار داشته در گفتن این عبارت که مردم جهان بر دو دسته سیاه و سفیدند؛ یا صلواتی اند یا کفی!

اما اکنون دیگر دریافته بود که چه صلواتی هایی که در مجلس عروسی یا در اعیاد و میلاد معصومین و یا در تشویق قهرمانان خود کف زده اند و چه کفی های که در درون خود صلواتی بوده اند.

جوان چرکپوش در مورد ست زدن فقط به «انفال» قرآن تکیه کرده بود که در مورد مشرکان است. «و نماز شان در خانه خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن که کفر می ورزیدند این عذاب را بچشند».

جوان عبوس گمان کرده بود که هر کس کف بزند مشرک است! اما اکنون حتی به یک نمونه از مردم میهنش شک نداشت که در مخالفت عمدی با شریعت در کعبه کف زده و سوت کشیده باشد.

یکبار یک مرد مدعی برای جوان چرکپوش حدیثی را نقل کرده بود که براساس آن «پیامبر می فرمود: «من شما را از رقص و نی و شطرنج و طبل باز می دارم» او سپس به یاد آورده بود که رهبر فقیدش، شطرنج را به عنوان یک وسیله ورزشی و سرگرمی جایز اعلام کرده بود. حالا شطرنج نه به عنوان یک قمار که به منزله یک بازی فکری صاحب فدراسیون شده بود.

پس به یاد آورده بود که نی و طبل نیز به فتوای بعضی از فقها - اگر مفسده بی مثل آزار و اذیت دیگران و ترویج اشعار باطل - نداشته باشد بی اشکال اعلام شده بود. به یاد آورده بود که طبل و نی در مراسم عزا و عروسی حتی در حضور روحانیان و مشرکان - حتی در صدا و سیما نه چندان مفرح کشورش چقدر کار برد دارد. پس مانده بود واژه بی دشوار و گیج کننده به نام «رقص» که آن نیز - اگر همراه مفسده بی نباشد - به فتوای بسیاری از فقها، بی اشکال اعلام شده بود. پس جوانک چرکپوش پای صحبت فقیهی نشست که می گفت: رقصی که پیامبر (ص) مردم را از آن نهی نموده رقصی بوده که در دوران جاهلیت رواج داشته. یا اگر در دوره ائمه معصوم نهی شده به این خاطر بوده که در سلطه خلفای اموی و عباسی، تربیت «غنیه» (کنیز کانی که آواز می خواندند و می رقصیدند و ساقی می شدند) مورد استقبال اعیان و درباریان قرار گرفته بود.

این «مولوی» است. می گذرد از بازار زرگران. «صلاح الدین» چکش می زند. مولوی به وجد می آید. چرخ می زند. سماع آغاز می کند. صلاح الدین چکش را به شاگردانش وا می گذارد. بیرون می آید. مولوی او را در آغوش می کشد. بر روی او بوسه می زند. صلاح الدین ریاضت کش، ناتوان شده است. عذرخواهان به دکان برمی گردد و به شاگردانش می گوید بی وقفه زر بکوبید و لحظه یی دست از چکش برندارید. مولانا از نیمروز تا غروب سماع می کند.

«ابوبکر شبلی» چند شبانه روز زیر درختی می رقصد و می گوید: هوهو. می گویند: این چه حالت است؟ «شبلی» می گوید: این فاخته بر این درخت می گوید: کوکو. پس من نیز در موافقت با او می گویم: هوهو.

از شبلی می پرسند چیزی در باب سماع بگو. می گوید: «ظاهرش فتنه و باطنش عبرت است».

«ذوالنون» مصری چه گوید؟ سماع، صدای خوش دل را به جست و جوی خدا برمی انگیزاند و وسیله یی برای ادراک حقیقت است.

- سماع ورد حق است که دلها بدو برانگیزد و بر طلب وی حریص کند، هر که آن را به حق شنود به حق راه یابد و هر که به نفس شنود در زندقه افتد.

«ابو ابراهیم بن اسماعیل نجاری» چه گوید؟

- «سماع چون در گوش افتد پنهانی های سر را بجنباند و برانگیزد؛ یکی به جنبش آید از عجز صفت خویش که طاقیت کشیدن آن بار ندارد و یکی متمکن باشد به قوت حال، آن بار را بکشد. اصل این سخن آن است که هر که را در سرحالی نیست با حق که بر آن حال سماع کند، سماع کردن بر او حرام است. سماع آن کسانی که حال باطن ندارند نفسانی باشد» و دکتر حاکمی درباره سماع چه گوید:

- «سماع حالتی در قلب ایجاد می کند که وجد نامیده می شود و این وجد حرکات بدنی به وجود می آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد، اضطراب و اگر حرکات موزونی باشد کف زدن و رقص است».

و سعدی درباره سماع چه گوید؟

**نگویم سماع ای برادر که چیست
مگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنا برد طیراو
فرشته فروماند از سیراو
و گر مرد سهواست و بازی و لاغ
قوی تر شود دیوش اندر دماغ
پریشان شود گل به باد سحر
نه هیزم که نشکافدش جز تبر**